

دکتر لسلی آلن، حزقیال، سخرنانی ۷، اورشلیم محکوم شد اما در نهایت بازسازی شد

حزقیال ۱۲:۱۴-۱۶:۶۳

لزلی آلن و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر لسلی آلن و آموزه‌های او در مورد کتاب حزقیال است. این جلسه ۷ است، اورشلیم محکوم شد، اما در نهایت بازسازی خواهد شد. حزقیال ۱۲:۱۴-۱۶:۶۳

ما مطالعات خود را در حزقیال با رسیدن به فصل ۱۴، آیه ۱۲ و سپس رفتن به فصل ۱۶ ادامه می‌دهیم. در واقع، اگر از ۱۴:۱۲ تا ۱۵:۸ ادامه دهیم، ۱۴:۱۲ دو زیربخش دارد. نه، منظور من این است که ۱۴:۱۲ تا یک زیربخش است و سپس یک زیربخش طولانی دیگر، فصل ۱۶ است ۱۵:۸

اما در آیات ۱۴:۱۲ تا ۱۵:۸، ما دو پیام داریم و می‌توانیم این را به دلیل فرمولی که بخش‌های جداگانه را مشخص می‌کند، تشخیص دهیم. در ۱۴:۱۲، کلام خداوند بر من نازل شد، و سپس در ۱۵:۱، کلام خداوند بر من نازل شد. و یک نشانه از آغازهای جداگانه وجود دارد

اما پایان‌های موازی نیز وجود دارد. اگر به فصل ۱۴ نگاه کنیم، فرمول شناخت را در آیه ۲۳ داریم، و خواهید دانست که هر آنچه در آن انجام داده‌ام بی‌دلیل نبوده است. و این نوعی از «شما خواهید دانست که من خداوند هستم» است.

و آن فرمول اخیر همان چیزی است که در فصل ۱۵ و آیه ۷ می‌یابیم. بنابراین، این دو زیربخش در نیمه اول بخش کلی ما هستند. جای تعجب نیست که محتوای ۱۴:۱۲ تا ۱۵:۸، این دو پیام، اجتناب‌ناپذیری سقوط اورشلیم و سرنوشت شهروندان آن است. و به دلیل فرمول شناخت، وقتی این اتفاقات رخ داد، گواه و مدرکی محکم بر مداخله تنبیهی خداوند خواهد بود.

از آیه ۱۳ از فصل ۱۴ به بعد تا فصل ۲۰، استدلالی ارائه شده است. این استدلال چهار حالت فرضی را ارائه می‌دهد. و می‌گوید، فقط فرض کنید، فقط فرض کنید، فقط فرض کنید، چهار حالت فرضی.

اولین مورد این است که فرض کنید ملتی با بی‌وفایی علیه خدا عمل کرد و خدا قحطی مقدر شده‌ای فرستاد که انسان‌ها و حیوانات را کشت. فرض کنید سه شخص مقدس، افراد صالح، وجود داشتند که نزد خدا شفاعت کردند تا از وقوع آن جلوگیری کنند. و در آیه ۱۴ به نوح، دانیال و ایوب اشاره شده است.

و این شخص میانی، در مقابل این دو شخصیت باستانی نوح و ایوب، به نظر می‌رسد شخص میانی، دانیال پادشاه خوب و خردمندی باشد که در متون کنعانی برای ما به عنوان دانیال شناخته می‌شود، بنابراین به همان اندازه قدیمی است. اما فرض کنید که آنها نزد خدا شفاعت کردند تا از وقوع آن جلوگیری کنند. در این مطالعه موردی، آنها فراتر از نجات جان‌های خوبشان، جان خودشان، موفق نمی‌شوند، زیرا آنها زندگی‌های خوبی دارند، آنها آدم‌های خوبی هستند.

فکر خدا بر اساس دلایل منطقی ساخته شده است، زیرا آنها به طور کلی مردمی بی‌ایمان هستند. بنابراین این اولین فرض در مورد این ملت بی‌ایمان و سرنوشت آن است. سرنوشت آن قطعی و تغییرناپذیر است.

و سپس در آیات ۱۵ و ۱۶ به بحث دیگری می‌رسیم. فرض کنید که آن قوم گناهکار مورد هجوم حیوانات وحشی قرار می‌گیرند که نه تنها باعث نابودی، بلکه خطر برای ساکنان می‌شوند. در آن صورت چه؟ خب شفاعت چطور؟ یک بار دیگر، وقتی حیوانات وحشی نمایانگر داوری قطعی خدا هستند، شفاعت هیچ شانس ندارد.

در اینجا در آیات ۱۵ و ۱۶ نکته‌ی تأثرانگیزی آمده است، اشاره به ناتوانی در نجات پسران یا دختران، پسران یا دختران. و این نکته عمده‌ی تأثرانگیز است زیرا به ۵۹۷ اسیر جنگی اشاره می‌کند، و بسیاری از آنها اعضای خانواده خود را جا گذاشته بودند، کسانی که در صورت سقوط اورشلیم درگیر می‌شدند. در نهایت، آن پسران و دختران درگیر می‌شدند، و آیا آنها می‌مردند؟ آیا آنها می‌مردند؟ و در اینجا، خب، واقعاً هیچ امیدی برای آنها وجود ندارد.

این پیام حاکی از آن است که اسرای جنگی نمی‌توانند ادعا کنند که فرزندانشان باید بخشیده شوند. هیچ تضمینی برای این کار وجود ندارد. و بنابراین، یک جنبه جالب و تکان‌دهنده از آن استدلال خاص وجود دارد.

و بعد ۱۷ تا ۱۸، یک فرض دیگر. اگر حمله نظامی رخ دهد چه؟ و همین سناریو در این بازی «اگر تکرار می‌شود. و یک بار دیگر، این اشاره‌ی تلخ به پسران و دخترانی که نجات نمی‌یابند.

آخرین مورد، طاعون یا طاعون است، و این در سال‌های ۱۹ تا ۲۰ اتفاق می‌افتد. و هیچ پسر یا دختری نجات نیافت. و بنابراین ما اینجا هستیم، مشتاقانه منتظر سقوط اورشلیم و پایان ساکنان آن.

خیلی تلخ. اما بعد، از ۲۱ تا ۲۳، با فرمول پیام‌رسان معرفی می‌شود. و بنابراین، در واقع، داریم به سراغ پیام دیگری می‌رویم.

خداوند متعال چنین می‌گوید. اما این یک ادامه است زیرا می‌گوید، چقدر بیشتر؟ آن فرضیات، خب، اگر واقعاً این وضعیت را در اورشلیم و مردم بی‌ایمان یهودا پیدا کنید، حتی بدتر هم خواهد شد. خداوند از چهار عمل مرگبار داوری، شمشیر، قحطی، حیوانات وحشی، و اعمال داوری، شمشیر، قحطی، حیوانات وحشی و طاعون برای نابودی انسان‌ها و حیوانات نام می‌برد.

اما این یک امتیاز می‌دهد. من نگرانی شما را شنیدم؛ خدا برای آن پسران و دختران می‌گوید. و پسران و دخترانی خواهند بود که به تبعید خواهند رفت.

و ممکن است فکر کنید، اوه، بله، غنائم فیض. اوه، چقدر شگفت‌انگیز که بالاخره نجات یافتند. می‌دانید، آنها لیاقتش را نداشتند.

همانطور که آن افرادی که مردند لیاقتش را نداشتند. اما چقدر عالی که خانواده‌مان را دوباره دور هم جمع کرده‌ایم. ستایش خداوند.

اما اکنون سناریوی متفاوتی در حال اجرا است. زیرا آن کودکانی که می‌آیند، به عنوان شاهد نابودی اورشلیم، بله، و یهودا می‌آیند. اما همچنین به عنوان شاهد بی‌وفایی یهودا می‌آیند.

و آنها داستان‌هایی تعریف خواهند کرد که چگونه این اتفاق باید می‌افتاد، زیرا مردم علیه خدا شورش کرده بودند. و بنابراین این اسیران جنگی از سال ۵۹۷ مجبور می‌شدند سقوط اورشلیم را از نظر اخلاقی عادلانه بپذیرند. و منطق معنوی پشت آن را بپذیرند.

آنها باید با این اتفاق غیرقابل تصور کنار می‌آمدند و درک می‌کردند که باید اتفاق می‌افتاد. آنها مجبور می‌شدند آمین خودشان را به این اتفاقات وحشتناکی که مدت‌ها وقوعشان را انکار می‌کردند، اضافه کنند. و بنابراین، البته، در این پیام کلی، دوباره امیدهای واهی مبنی بر اینکه اسرای جنگی به زودی به خانه و سرزمین مادری خود بازخواهند گشت، رد می‌شود.

نه، نه. اگر خوش شانس باشند، برخی از بازماندگان و شاید حتی اعضای خانواده خودشان به سراغشان خواهند آمد. اما حتی این هم تجدید دیدار خوشایندی نخواهد بود.

در داستان‌هایی که آن پسران و دختران باید تعریف می‌کردند، ناراحتی وجود داشت. در فصل ۱۵، به پیام جداگانه‌ای می‌رسیم. و به جای آن بحث‌ها، آن بحث‌های «چه می‌شد اگر» (چه می‌شد اگر)، در اینجا استعاره‌ای وجود دارد که در آن جریان دارد.

و این استعاره‌ای است که به شراب‌سازی و کشت تاک برمی‌گردد. و شما می‌گویید، خب، چرا تاک را کشت می‌کنید؟ خب، شما انگور می‌خواستید. اما کاربرد دیگری هم داشت، زیرا پس از برداشت انگور، نیاز به هرس بود.

و برای چوب تاک کاربردی وجود داشت. آن شاخه‌های هرس شده‌ی تاک با دقت جمع‌آوری و در دسته‌هایی قرار داده می‌شدند. و از آنها به عنوان سوخت برای پخت و پز و خوردن استفاده می‌شد.

و این خیلی خوب می‌شد. اما در واقع، این تنها استفاده‌ای بود که می‌شد از آن چوب کرد. هیچ کار دیگری نمی‌توانستید با آن انجام دهید.

نمی‌توانستید با آن مبلمان بسازید. اما می‌توانستید آن را روی آتش بگذارید و غذایان را روی آن بپزید. بنابراین آن تاک‌ها هرس می‌شدند، اما شاخه‌های هرس شده دور ریخته نمی‌شدند.

آنها به عنوان هیزم استفاده می‌شدند. آنها هیچ کاربرد عملی دیگری نداشتند، اما برای چیزی خوب بودند. برای آتش. و البته، کاری که اینجا انجام می‌شود، کاربرد آن در آیه ۶ را دارد، مانند چوب تاک در میان درختان جنگل، که من آن را به عنوان سوخت به آتش داده‌ام تا ساکنان اورشلیم را تسلیم کنم.

آنها هیزم من خواهند بود. و من آنها را به آتش خواهم انداخت. و وقتی بابلی‌ها حمله کنند و آن ساختمان‌های چوبی را به آتش بکشند، آنها به دام خواهند افتاد و آنها نیز خواهند مرد.

آتش آنها را خواهد سوزاند. آنگاه خواهید دانست که من خداوند هستم. من این سرزمین را ویران خواهم کرد زیرا آنها بی‌وفا بوده‌اند.

و این چارچوبی است که ما داریم. این دو پیام، از ۱۴:۱۲ تا ۱۵:۸، با این فرض درباره سرزمینی که با بی‌وفایی در آیه ۱۳ گناه می‌کند، آغاز می‌شوند. و سپس با همان نت به پایان می‌رسد.

من این سرزمین را ویران خواهم کرد زیرا آنها بی‌وفایی عمل کرده‌اند. بنابراین، باید از یک چارچوب دقیق برای این دو پیام جداگانه استفاده شود، که هر دو پیام یکسانی از سقوط اجتناب‌ناپذیر اورشلیم و مردم آن دارند. اما سپس به فصل ۱۶ می‌رسیم.

و فصل شانزدهم، فصل طولانی‌ای است. این طولانی‌ترین فصل در کتاب حزقیال است - و پیام کاملاً جدیدی دارد.

کاری که می‌کند این است که یک استعاره را می‌گیرد و با آن به شهر می‌پردازد. واقعاً آن را با جزئیات کامل توسعه می‌دهد و گسترش می‌دهد. و سپس آن را در مورد اورشلیم به کار می‌برد.

و کاربرد آن در واقع در آیه ۱۲ قبل از استعاره آمده است. فانی، آیه ۲ از فصل ۱۶، فانی، اعمال زشت اورشلیم را به او نشان بده و بگو، خداوند خدا به اورشلیم چنین می‌گوید. و سپس استعاره شروع می‌شود، اما کاملاً واضح است که این استعاره مربوط به اورشلیم است.

و بنابراین، در واقع، همانطور که پیش می‌رویم، ترکیبی از استعاره و تفسیر وجود دارد. و این تمرکز بر اورشلیم است. آیا به یاد دارید که در بخش اول کتاب، تأکیدی بر علیه اورشلیم و کاستی‌های آن و لزوم تخریب آن وجود داشت؟ خب، حالا به آن برمی‌گردیم.

در آیات ۱۲:۱۴ تا ۱۵:۸، درباره سرزمین بود. در بخش اول نیز به موضوع دیگری درباره سرزمین اشاره شده بود، اما اکنون دوباره به اورشلیم برمی‌گردیم. و همه اینها سخنان تندی علیه الهیات صهیونیسم است.

الهیات صهیونیسم کار نمی‌کند. به نظر می‌رسد برای مدتی کار می‌کند، اما الان دیگر کارساز نخواهد بود. شما از آن دوران گذشته‌اید.

تو از آن فراتر رفته‌ای و دیگر نمی‌تواند برایت کارساز باشد. و ما تصویر یک همسر بی‌وفا را داریم که مجازات می‌شود. اما قضیه خیلی فراتر از این است.

چون در واقع، هر چه فصل جلوتر می‌رود، می‌بینید که به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود، و در نهایت، در همین فصل به یک تغییر جهت می‌رسید. و بنابراین، بخش عمده‌ای از فصل آشکارا به آینده یا به آینده‌ی نگاه می‌کند، اما در یک نقطه‌ی خاص، به گذشته نگاه می‌کنید. به ۵۸۷ نگاه می‌کنید، و پیامی از رستگاری ۵۸۷ وجود دارد.

این فقط پیام داوری از این شکل ادبی این باب نیست؛ بلکه به پیام نجات نیز می‌پردازد. و بنابراین، آیه ۵۳ می‌گوید، من بخت آنها را باز خواهم گرداند. من بخت آنها را باز خواهم گرداند.

و این شامل اورشلیم هم می‌شود. در مورد سه شهر، از جمله اورشلیم، صحبت می‌کنم، من بخت و اقبال آنها را باز خواهم گرداند. و بنابراین، فراتر از آن فاجعه بزرگ سال ۵۸۷ میلادی به نظر می‌رسد.

برخی از پیام‌های حزقیال در اوایل کتاب، آنچه را که پس از سال ۵۸۷ اتفاق خواهد افتاد، در نظر گرفته‌اند و از نظر تاریخی، به نظر می‌رسد که آنها متعلق به پیام جدیدی هستند که حزقیال می‌توانست پس از سال ۵۸۷ بیاورد. اما در اینجا، آن پیام به عنوان مکمل آورده شده است ۵۸۷.

حزقیال توانست یک ضمیمه بنویسد. پایان خوشی داشت یا بهتر بگوییم، پایان نسبتاً خوشی، چون حزقیال دوست دارد وقتی در بخش اول کتاب درباره پیشگویی‌های نجات‌بخش صحبت می‌کند، آن قضاوت را با شروع کند کمی.

به هر حال، مطمئناً پیام مثبت‌تری نسبت به نیمه اول دارد. و اورشلیم در تمام طول فیلم به طور فصیح مورد خطاب قرار می‌گیرد. اصل و نسب شما، تولد شما، پدر شما، مادر شما

و این یک خطابه‌ی بلاغی است. و در واقع، در نیمه‌ی اول، این ۵۹۷ اسیر جنگی هستند که به حرف‌های حزقیال گوش می‌دهند. حالا، وقتی پیشگویی داوری وجود دارد، ما چند روز پیش گفتیم که این پیشگویی به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود.

می‌تواند فقط صحبت در مورد مجازات باشد. اما معمولاً، با بیان اتهامی شروع می‌شود که قضاوت را توجیه می‌کند. و اغلب اوقات، یک دلیل هم وجود دارد که اتهام را با مجازات پیش رو مرتبط می‌کند.

اما گاهی اوقات، یک پیشگویی داوری فراتر از آن می‌رود. یا بهتر بگوییم، یک شروع جدید اضافه می‌کند. و این اتفاق می‌افتد، برای مثال. یک نمونه، سرود اشعیا در مورد تاکستان در فصل ۵ است، که در آن یهودا قطعاً تاکستان اوست و قرار است ویران شود.

و بنابراین، این قطعاً استعاره‌ای از فاجعه برای مردم یهودا است. و این اتهام وجود دارد که در این استعاره از تاکستان، انگور خوبی تولید نمی‌کرد. انگور خوبی تولید نمی‌کرد، بلکه فقط انگورهای ضعیف و پژمرده‌ای تولید می‌کرد که ارزش خوردن نداشتند.

و بنابراین این شکل اتهام را به خود می‌گیرد. و کمی بیشتر به صورت تحت‌اللفظی توضیح داده می‌شود. اما قبل از آن، قبل از آن، قبل از مجازات، قبل از اتهام، یک متن اضافی وجود دارد که از مراقبت فراوان خدا از آن تاکستان صحبت می‌کند.

و این از تاکستانی می‌گوید که صاحبش آن را کند و از سنگ پاک کرد، در آن تاک‌های مرغوب کاشت، در میان آن برج دیده‌بانی ساخت و در آن خمره شرابی کند. او انتظار داشت که انگور بدهد. اما ناگهان بمب اتهام، انگورهای وحشی به بار آورد که ارزش خوردن نداشتند.

اما این مقدمه‌ی عمدی وجود دارد، به طوری که وقتی به این اتهام می‌رسید، و وقتی فراتر از استعاره به آن فکر می‌کنید، مانند سیلی به صورتتان است. بعد از تمام کارهایی که خدا برای قومش انجام داده بود، تصور می‌کرد که آنها رویگردان شده‌اند و میوه‌ی عهدی را که او می‌خواست، به بار نیاورده‌اند. و بنابراین، پیام اصلی همین است.

و مورد دیگری که البته حتی شناخته‌شده‌تر است، در روایت پیدایش ۲ و ۳ آمده است. در فصل ۳ پیدایش ما اتهامی داریم که مجازات آن بیرون رانده شدن از باغ است و غیره. اما در اوایل، ما کارهای زیبایی را که خدا برای آدم و حوا انجام داده بود، می‌بینیم. او باغی برای آنها فراهم کرد.

او برایشان غذا فراهم کرد. او آب فراهم کرد. آنجا مکانی پر از سنگ‌های قیمتی بود.

خدا همه چیز را برایشان انجام داده بود. و زندگی فوق‌العاده‌ای بود. با این حال، آنها از اینکه از او نافرمانی کردند، سیلی محکمی به صورتشان خورد.

و بنابراین، این دو نمونه هستند. در اینجا، مثال سوم را در فصل ۱۶ کتاب حزقیال می‌بینیم. و این نوعی داستان سیندرلا است، ظهور از فقر به ثروت.

این یک دختر بچه ناخواسته است که در طبیعت وحشی رها شده، اما در نهایت، او ملکه می‌شود. داستان از این قرار است. و می‌گوید که این کودک از نژاد بسیار فقیری بوده است.

پدرت آموری و مادرت جتی بود. اصل و نسب و زادگاهت در سرزمین کنعانیان بود. و این یک واقعیت است که اورشلیم خیلی دیر، تنها در زمان داوود، به پادشاهی اسرائیل پیوست.

پیش از آن هرگز فتح نشده بود. آنجا یک قلمرو کنعانی بود، بنابراین ریشه‌های بت‌پرستی داشت.

و بنابراین، آن یادداشت هشدار دهنده وجود دارد: مراقب اورشلیم باش. تو فکر می‌کنی که شهر فوق‌العاده‌ای است، اما به آن ریشه‌های بت‌پرستانه فکر کن. این تو را منجر کرده است.

اورشلیم ژن‌های بدی دارد، اینطور نیست؟ و شاید آنها در مقطعی خودشان را نشان دهند. و این طرز فکری است که با اشاره به این پیشینه بت‌پرستانه مطرح می‌شود. این درست مثل نوعی گناه اولیه است که قرار است در مقطعی دوباره ظاهر شود.

خب، این دختر بچه درست بعد از تولد و قبل از اینکه قابله بتواند مراقبت‌های معمول یک نوزاد را از او بگیرد، رها شد. و او در معرض مرگ قرار گرفت. اما خدا اتفاقاً از آنجا عبور کرد و او را نجات داد، در حالی که نقش یک سامری نیکوکار را بازی می‌کرد.

و این خیلی خوب بود. بنابراین او نمرد. او تحت برکت خدا رشد کرد.

و سال‌ها گذشت و خدا دوباره او را ملاقات کرد. و حالا او از نظر جنسی بالغ شده بود. و خدا چه کرد؟ خدا با او ازدواج کرد.

او با این زن زیبا ازدواج کرد. و پیمان زناشویی بست. و به عنوان شوهر او، بهترین لباس‌ها و جواهرات و غذا را به او ارزانی داشت.

و او ملکه شد. و البته، از نظر تاریخی، ملکه بودن او نشان دهنده جایگاه اورشلیم به عنوان یک شهر سلطنتی است. اما این لطف خدا بود.

این نقطه شروع خوب این داستان بود. اما ما حس می‌کنیم که قرار است به چیزی ناخوشایند تبدیل شود. و همینطور هم می‌شود.

و در ۱۵ تا ۳۴، حالا اتهام مطرح می‌شود. زیرا اورشلیم از نظر جنسی بی‌وفا شد. در واقع، این همسر بی‌وفا به یک حشری تبدیل شد.

و در آیات ۱۵ تا ۲۲، واقعیت پشت این استعاره در این برهه، استعاره‌ای است که نشان‌دهنده بی‌وفایی مذهبی و ورود پرستش بت‌پرستی به شیوه‌ی زندگی اورشلیم است. دین کنعانی پذیرفته شد. حتی با قربانی کردن کودکان، لطف خدا فراموش شد.

هدایای او به خدایان دیگر که معشوقان جدید او بودند، فراوان داده شد، بنابراین نوعی بی‌وفایی مذهبی وجود دارد. در آیات ۲۳ تا ۳۴، بی‌وفایی جنسی به معنای درگیری سیاسی با سایر ملت‌ها، با مصر، آشور و در نهایت کده یا بابل است.

اورشلیم به عنوان مرکز حکومت سلطنتی مسئول شناخته می‌شود. آنجا جایی بود که مقامات سلطنتی حضور داشتند و دولت در آنجا مستقر بود.

و بنابراین، تقصیر اورشلیم بود. اورشلیم سیاست خارجی را کنترل می‌کرد. و در آیه ۲۰ آمده است که حتی فلسطینیان از رفتار ظالمانه اورشلیم وحشت زده شدند.

خیال‌پردازی پیامبران اغلب، به ویژه اشعیا، اتحاد با بیگانگان را نشانه‌ای از عدم اعتماد به خدای اسرائیل می‌دانستند. و بنابراین، اینجا هم همینطور است.

و بنابراین، تشبیه همسر بی‌وفا به صورت سیاسی برای اشاره به درگیری‌های سیاسی اخیر که به سمت سایر ملت‌های قدرتمند روی آورده‌اند، به گونه‌ای که گویی می‌توانند به جای یهوه، ناجی اورشلیم باشند، استفاده می‌شود. در این مرحله، بسیار شبیه به کتاب اشعیا است. و در همین حال، خدا در آیه ۲۶ خشمگین شد، به حق خشمگین.

بنابراین، تو از جانب خدا واکنشی دریافت می‌کنی. تو با مصریان، همسایگان شهوتران خود، فاحشگی کردی و فاحشگی خود را چند برابر کردی تا مرا خشمگین کنی. و در همین حال، اورشلیم به یک بازنده تبدیل شد و دارایی‌های خدادادی خود را به عنوان خراج به شرکای امپراتوری خود از دست داد.

و سپس، از ۳۵ تا نیمه اول ۴۳، شما با... شروع می‌کنید. و این نشانه آن است که ما از اتهام به مجازاتی که باید بر کسی که اشتباه کرده است، وارد شود، حرکت می‌کنیم. و بنابراین، خلاصه‌ای از اتهام وجود دارد که نوار را از بی‌وفایی سیاسی به بی‌وفایی مذهبی به خدای اسرائیل برمی‌گرداند.

و از قضا، عاشقان سیاسی او قرار است علیه او بشورند. به زودی، آنها حکم الهی زنا را اجرا خواهند کرد. زن، زن هرزه، باید بمیرد، باید سنگسار شود و بمیرد.

و برای قتل کودکان به دلیل آن بی‌وفایی مذهبی که شامل قربانی کردن کودکان می‌شد. و این عاشقان، این عاشقان خارجی، اورشلیم را از لباس‌های زیبایش محروم می‌کردند. آنها او را می‌کشتند و خانه‌اش را به آتش می‌کشتند.

به این ترتیب، خدا خشم عادلانه خود را فرو می‌نشاند و عدالت اجرا می‌شود. و او اورشلیم را مسئول اعمال نادرستش می‌داند. سقوط اورشلیم تقصیر اورشلیم خواهد بود.

به ۵۸ می‌رسیم. زمانی فرا رسید که آن پیام داوری می‌توانست با پیامی جدید، با پیامی b تا ۴۳ a ما از ۴۳ مثبت‌تر و متفاوت جایگزین شود.

و اکنون هنوز سایه‌ای از چیزهای شرم‌آور و بدی که در گذشته نهفته بود، بر آن سایه افکنده است. اما این تازگی در آیه ۵۳ با این جمله مثبت آشکار می‌شود: من بخت آنها را باز خواهم گرداند. و این دربارۀ سدوم و سامره و یهودا است.

و در ادامه به آیه مرتبط‌تر ۵۳ اشاره می‌کند، و من بخت و اقبال شما را به همراه بخت و اقبال آنها باز خواهم گرداند. و بنابراین، این جایگاه عجیب در کنار دو شهر شرور دیگر، سدوم و سامره، وجود دارد. اما این پیام مثبت نیز وجود دارد: من بخت و اقبال شما را باز خواهم گرداند.

و بنابراین، اکنون ما به جلو حرکت کرده‌ایم. ما از مرز ۵۸۷ عبور کرده‌ایم. و آنچه اتفاق افتاده است، کاملاً مربوط به گذشته است.

اما هنوز کاملاً مثبت نیست. این یکی از ویژگی‌های پیشگویی‌های مثبت حزقیال است که او جایی برای چیزی منفی به عنوان هشدار پیدا می‌کند. اما ۵۸۷ آمده و رفته بود.

گروه بزرگتری از تبعیدیان به آن اسیران جنگی سال ۵۹۷ پیوسته بودند. اکنون، زمان آن رسیده است که حزقیال پیام مثبت‌تری بدهد. اما او به طور معمول دوست دارد وعده را با چالش ترکیب کند.

است. زیرا همه تبعیدیان زخم‌هایی از تاریخ بی‌وفایی خود بر تن ز و این چالش، این قضاوت با حرف کوچک، داشتند. و زخم‌هایی وجود دارد که هنگام بازگشت از تبعید به سرزمین خود با خود می‌برند. و این زخم‌ها، زخم‌های عاطفی رنج بودند.

اما آنها همچنین یادآورهای معنوی گناهایی بودند که قبل از سال ۵۸۷ مرتکب شده بودند، گناهایی که آن فاجعه وحشتناک را که مجبور به تحمل آن بودند، توجیه کرده بود. در واقع، از نظر معنوی برای آنها سالم بود که به یاد بیاورند، به آن زخم‌ها، آن زخم‌های روانی نگاه کنند و آنها را به خاطر بسپارند. از نظر معنوی سالم بود که تاریخچه رفتار بد را که در پشت تاریخ اورشلیم نهفته بود به یاد بیاورند و هرگز آن را فراموش نکنند.

من یکی از اشعار رودیارد کیپلینگ را با این ترجیع‌بند تکرارشونده به یاد می‌آورم، مبادا فراموش کنیم، مبادا فراموش کنیم. و اینجا کاملاً حس این پیام وجود دارد. و باید نسبت به گذشته خود توبه کنند.

و آن توبه شامل عناصری از شرم و پشیمانی خواهد بود که به عنوان عاملی بازدارنده در برابر تکرار همان اشتباهات عمل می‌کند. و در این مرحله، به پولس رسول فکر می‌کنم، به دلیل آزار و اذیت‌های قبلی‌اش علیه مسیحیان، در مقطعی خود را رئیس گناهکاران یا بدترین گناهکاران نامید، اول تیموتائوس ۱:۵. و او هرگز فراموش نکرد که چگونه آن مسیحیان را آزار و اذیت کرد. و این خاطره، حس فیضی را که شایسته‌اش نبود، تقویت می‌کرد.

و این عامل مفیدی در وفاداری مداوم او به خدا به عنوان یک رسول بود. و بنابراین، این برای تبعیدیان نیز همینطور بود. همانطور که برای مردم اورشلیم نیز همینطور بود، زیرا آنها دوباره به خانه بازمی‌گشتند.

آنها در گذشته اجدادی خود کینه‌هایی داشتند. و هرگز نباید این را فراموش کنند. اورشلیم ریشه‌های عمیقی در بت‌پرستی داشت.

و آنها ژن‌های بدی داشتند که در سال‌های بعد خود را نشان دادند. مراقب باشید، مراقب باشید، نگذارید دوباره اتفاق بیفتد. و بنابراین این جنبه‌ی تاریک در این پیام احیا وجود دارد.

دو شهر دیگر هم بودند که در یهودا شهرت بدی داشتند. یکی سدوم و دیگری سامره. و اگر اهل اورشلیم بودید، وقتی از هر دوی آنها نام برده می‌شد، سرتان را بالا می‌گرفتید.

اما خدا، به طرز تکان دهنده‌ای، آنها را در کنار اورشلیم قرار می‌دهد. و بنابراین شما فکر می‌کنید که آنها بد هستند. خوب، شما چطور؟ شما چطور؟ و حزقیال آنها را اعضای یک خانواده می‌نامد.

سدوم و سامره خواهران اورشلیم هستند. آنها خواهران زشت اورشلیم بودند. اما در واقع، اورشلیم با انکار ایمان خود و روی آوردن به بت‌پرستی، زشت‌ترین آنها از آب درآمد.

او بدترین عضو خانواده بود. درست است. و بعد همه اینها ما را به ۵۸ سالگی می‌رساند.

و سپس آخرین بخش فصل، از فصل ۵۹ تا ۶۳ است. و این یک ضمیمه برای این فصل است. به گذشته نگاه می‌کند و یک خلاصه کلی ارائه می‌دهد.

همچنین پی‌نوشت‌های مشابه دیگری نیز در کتاب وجود دارد. در تفسیر خود، استدلال کرده‌ام که این پی‌نوشت‌ها توسط ویراستارانی که بعداً در تبعید بودند، اضافه شده‌اند، که الهام گرفته بودند تا آنها را به سخنان خود حزقیال اضافه کنند. و این پی‌نوشت، نیاز تبعیدیان بازگشته به یادآوری گذشته‌شان را تکرار می‌کند، نه به شیوه‌ای فلج‌کننده، نه به گونه‌ای که آنها را به پایین بکشد، بلکه به عنوان وسیله‌ای برای به حداکثر رساندن حس مدیون بودنشان به لطف خدا.

خیالتان راحت، بعد از همه اینها، خدا ما را بخشید و برگرداند. تبعیدیان هرگز نباید فراموش می‌کردند که گناهکاری بودند که به لطف خدا نجات یافته‌اند. و خدا نیز قرار بود این موضوع را به یاد بیاورد.

او می‌خواست پیمان ازدواج اولیه‌اش با اورشلیم را به یاد بیاورد و آن را تجدید کند. و به این ترتیب سنت قدیمی صهیون دوباره به حقیقت می‌پیوندد. و در واقع، به عنوان نمونه‌ای از این رابطه جدید با خدا تبعیدیان، پس از بازگشت، نه تنها به یهودا بازمی‌گشتند، بلکه سرزمین‌های سامره و سدوم را نیز تصرف می‌کردند.

آنها دوباره همان بریتانیای قدیم می‌شدند. اورشلیم قرار بود پایتخت سرزمین موعودی باشد که این تروریست‌ها را هم شامل می‌شد. و یک بار دیگر، به آنچه پولس نوشت فکر می‌کنم.

و دوباره، این در اول تیموتائوس ۱ است، اما حالا در آیه ۱۴ است. پولس از فیضی که در زندگی‌اش جاری شد صحبت کرد. و او این را به عنوان کسی که بدترین گناهکاران بوده است، بیان می‌کند، همانطور که در آیه ۵ همان فصل گفته است.

فیض الهی به زندگی او سرازیر شد. و همین هدف در پایان این فصل نیز وجود دارد، جایی که گناه فراوان شده بود و فیض الهی قرار بود حتی بیشتر نیز فراوان شود. و این همان جایی است که این فصل ما را به آن هدایت می‌کند.

خلاصه اینکه، فصل ۱۶ کتاب حزقیال فصل خوبی برای خواندن نیست. فصلی نگران‌کننده است. صراحت جنسی آن تکان‌دهنده است.

و به شما هشدار می‌دهم، اگر عبری یاد می‌گرفتید، آن را تکان‌دهنده‌تر می‌یافتید. نسخه‌های انگلیسی لحن ملایم‌تری دارند. دیگر در نسخه‌های انگلیسی ما به آلت تناسلی مردانه اشاره‌ای نمی‌شود، اما در متن عبری وجود دارد.

مطمئناً این فصل برای خوانندگان معاصر از نظر سیاسی درست نیست. این فصل، فصل‌های آغازین کتاب هوشع را به عنوان پس‌زمینه خود دارد. آن اقدام نمادین هوشع را به یاد داشته باشید؛ به او گفته می‌شود که ازدواج کند، اما ازدواجش شکست می‌خورد.

و سپس صحبت از طلاق می‌شود، اما در نهایت دوباره ازدواج پیش می‌آید. و بنابراین، آن سناریو در زندگی هوشع به اجرا درآمده بود. و بنابراین، یک یادآوری و کاربردی از این موضوع در مورد اورشلیم وجود دارد و به عنوان یک استعاره بسیار توسعه یافته‌تر است، اما ریشه‌های آن به آموزه‌های هوشع، به دوران پادشاهی شمالی، برمی‌گردد.

و این استعاره برای بیان این فراز و نشیب‌ها در رابطه بین خدا و اسرائیل بود. البته، اورشلیم به مرکز استعاره تبدیل شده است، هم به این دلیل که حزقیال کاهن بوده و تمام عمرش را در آنجا زندگی کرده است، و هم به دلیل تأکید مداوم بر اینکه اورشلیم سقوط خواهد کرد، همانطور که در سال ۵۸۷ اتفاق افتاد. و این نشانه پایان همه چیز است.

وقتی اورشلیم سقوط کند، پایان کار فرا می‌رسد. دیگر سرزمینی وجود ندارد، دیگر سلطنت وجود ندارد، دیگر معبدی وجود ندارد، و اگر اورشلیم از دست برود همه چیز از بین می‌رود. اتفاقاً چیزی که حزقیال را تشویق کرد تا دوباره از این استعاره استفاده کند این بود که در زبان عبری، شهرها همیشه مؤنث هستند.

شهرها همیشه مؤنث هستند. و بنابراین، از نظر زبانی، کاملاً طبیعی بود که اورشلیم به عنوان شریک ازدواج همسر یهوه، در نظر گرفته شود. و از این گذشته، حزقیال می‌توانست از ریشه‌های غیراسرائیلی اورشلیم نیز استفاده کند، چرا که مدت‌ها قبل از فتح آن توسط داوود، شهری یبوسی بوده است.

اما این با استعاره همخوانی دارد و به بسط آن کمک می‌کند. و همچنین، در مورد مجازات زن، زنا در تورات در لاویان ۲۰ و تثنیه ۲۲، جرمی کبیره بود، و بنابراین این مجازات وحشتناک علیه اورشلیم اجرا می‌شد. و این رسم قانونی، این رسم کاهنان، با بسط استعاره، راه خود را به آن پیدا می‌کند.

وقتی این را گفتیم، هنوز هم از کل این فصل خوشمان نمی‌آید، چون جنبه‌ی زننده‌ای در آن وجود دارد. یک جار و جنجال خشن و رکیک در تمام طول آن وجود دارد که قطعاً خوشایند نیست و کسی این آیات را در کلیسا نمی‌خواند. اما از نظر تاریخی و الهیاتی، این جار و جنجال در محیط خودش ضروری است.

تبعیدیان، اورشلیم را شهر خدا، مسکن مقدس خدای متعال می‌دانستند. خدا در میان آن بود و هرگز تکان نمی‌خورد.

این گفته‌ی مزبور ۴۶ است که در سخنرانی قبلی خواندیم. این چیزی را بیان می‌کرد که ما آن را الهیات صهیون می‌نامیم. حزقیال باید این الگوی سنتی را که در تفکر یهودی ریشه دوانده بود، می‌شکست.

این، بالاتر از همه، باید پابرجا بماند. اورشلیم هرگز نباید سقوط کند. برای شکستن این الگو، او باید از سنت‌ها و آداب و رسوم دیگر، و همچنین از زبان تکان‌دهنده، زبانی آشکارا تکان‌دهنده، استفاده کند تا اسیران جنگی را متقاعد کند که اورشلیم باید سقوط کند.

سقوط آن یک امر اجتناب‌ناپذیر الهی بود. قوم اسرائیل عموماً به اندازه ویکتوریایی‌ها در صحبت کردن در مورد مسائل جنسی خجالتی بودند، و بنابراین این امر زبان حزقیال را در صراحتش حتی آشکارتر می‌کند. اما این یک ترفند بلاغی است تا اسیران جنگی را از خوش‌بینی‌شان شوکه کند و آنها را از نظر روحی برای فاجعه‌ای که در پیش است آماده سازد.

او به شدت نیاز داشت که گوش‌هایشان را بگیرد و این تنها راه ممکن بود. آنها آنقدر در خوش‌بینی خود سرسخت بودند که باید این خوش‌بینی شکسته می‌شد. دفعه بعد به فصل‌های ۱۷ و ۱۹ خواهیم پرداخت.

این دکتر لسلی آلن و آموزه‌های او در مورد کتاب حزقیال است. این جلسه ۷ است، اورشلیم محکوم شد، اما در نهایت بازسازی خواهد شد. حزقیال ۱۲:۱۴-۱۶:۶۳.